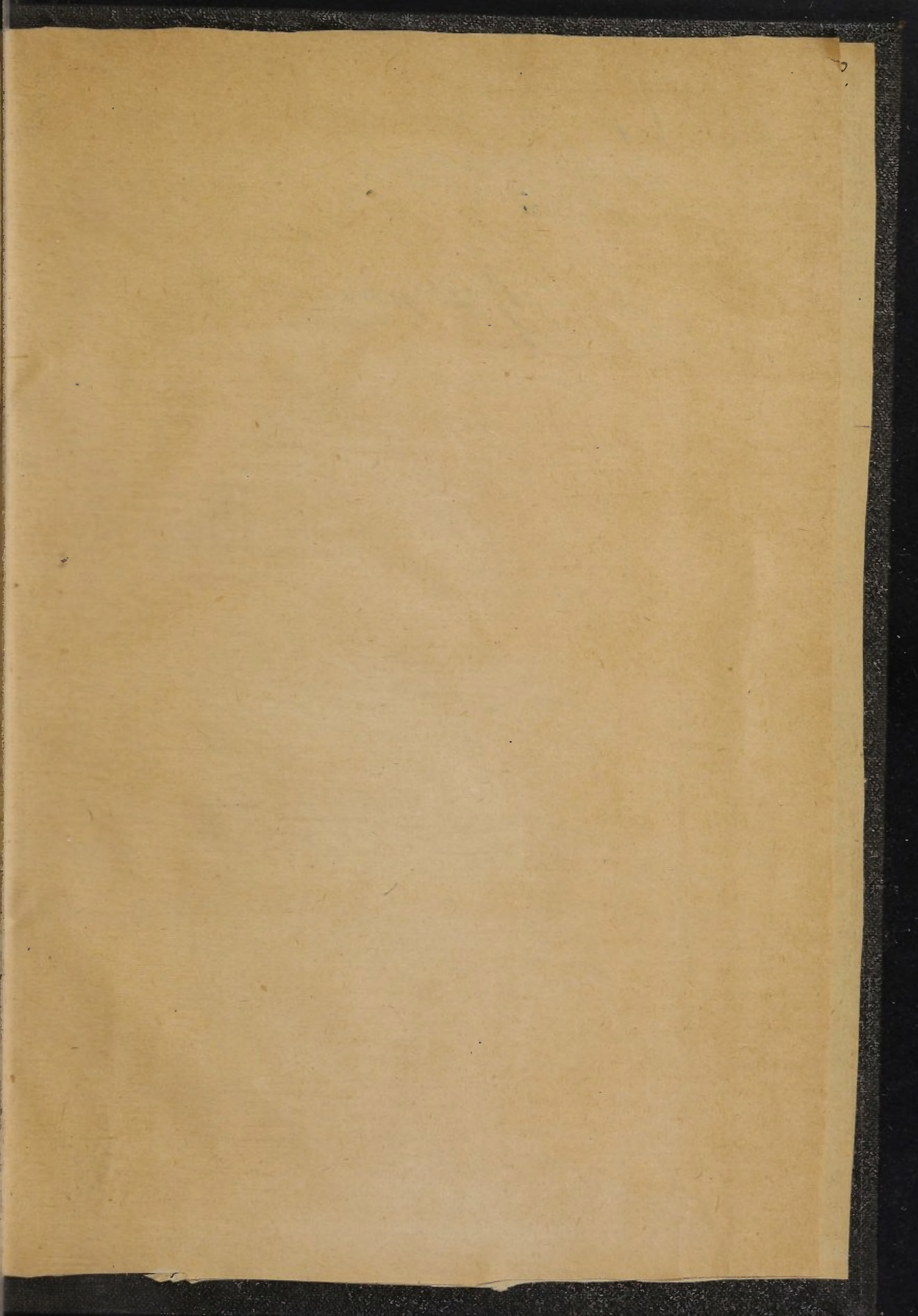
167.

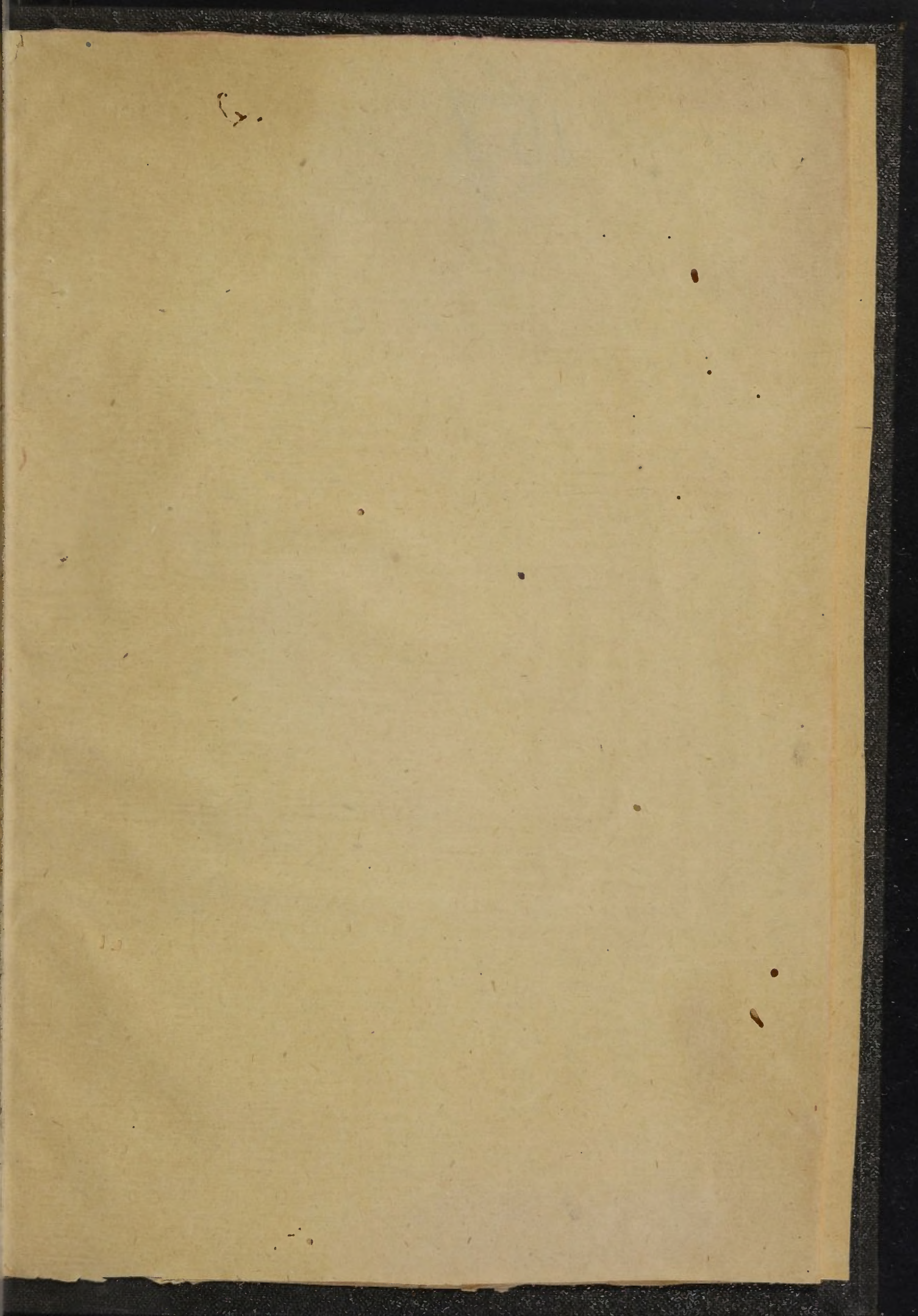
Majmū'a.

(chiefly of religious contents).



مجموعه در ادعیه 167

Varia



بیت

پروانه بشمع گفت کای سوخته شو ٭ کم سوز مرا و با من آموخته شو
شمعش گفتا اگر موافق یاری ٭ مسوخته می شو نه تو هم سوخته شو

از حرارت عشق عبارت کردن کار هر خامی نیست و حرف شوق را حرف ساختن کار هر ناتمامی نیست

بیت

سوز دل یعقوب ستم دیده ز من پرس ٭ کاندوه دل سوختگان سوخته داند

حال در قال نمی گنجد و در وقت حال از قال یاد نمی آید

بیت

لی بیخبر از حال جگرم بتو گیر حاله ٭ دانی که نداند غم سوخته خامان

بیت

در هر دلی که زره دلبری بسوز ٭ آتش بخانه که میهمان نشد اندر
خود آب زنت کشته نمی گردم هنوز ٭ آن آتشی که هست درین استخوان اندر

مثل الکل عشق لا ذوق ما شربت سوال کند چه توان گفت

بیت

حلقه ها در جهان ز معشوق بند سر کرد دلم ٭ نیاید لذت وصال ز معشوق آرزو دارند
اگر وصلش میسر باید ملک عشقش دلیل آید ٭ بگو بی درد مست نه بود بمعشوق آرزو دارند

و عشق الهامی است نه اعلامی جدا نیست نه بر معانیه آمل نیست نه آموختنی

بیت

ای بیخبر از سوخته و سوختنی ٭ عشق آمدنی بود نه آموختنی

و هر عاشق امروز از همه اصحاب باز ماند فردا هم از دولت یار باز ماند

بیت

مرد این شیوه‌ی بود دل از نفس غیر دوست ∴ عاملی که به حق نماید جماعت
دیده‌اند که هفت چیز سالک را واجب است اول اعتقادی صحیح
که آلوده بدعتی نبود دوم توبه نصوح که پس از آن
زلتی نزده سوم خشنود کردن خصمان که کس را
بر وی حقی نماند چهارم علم آن مقدار که امر
بگزارد و از نهی باز ماند پنجم ریاضت نفس چون کم خوردن
و کم خفتن و کم گفتن ولی وقتی میسر شود که از یار بد
احتراز کند که یار بد بتر از کار بد ششم اختیار کردن
درویشی بر توانگری هفتم دوام ذکر دوام مراقبه و حاضر
و ناظر داشتن حق تعالی را است بر ظاهر و باطن خود این
چون علم حاصل باید کوشش کرد و مشغول شود

هرکس ز جهان جمعی و معدی بگزید ∴ بیگانه باشد از همه کس آشنا دوست
و آنچ همی دانند در عبارت تا آنچ نمی‌داند بر و مکشوف شود انشاالله تعالی

آنچ می‌دانی آن بکار در آر ∴ تا کرامت بیابی از اسرار

فصل دوم در بیان اعتقاد اهل

بعمل بلکه اثر علم نه عمل نافع نیست تا حضرت رسالت علیه السلام
ازان باز داشته خواسته است و گفت اعوذ بالله
من علم لا ینفع وهرکه پندارد بمجرد علم سبب نجات
است یا موجب حصول درجات انرا اعتقاد فلاسفه
است و فردا بر عالمی حجت موکد تر بود اگر در بیابانی
یکی صد هزار تیر و کمان و تیغ دارد ناکاه شیری وزبی
در آید تا لنگ اسلحه را کار نفرماید هیچ نافع نبود

بیت

تو اینجی بکود ارنه تا غزوکی کی برتف
تو تقر ازدی پیر کیری نمایه زیمه درمیجا

و اگر کسی را گرسنگی گرفته است و یا تشنه است و میداند که
نان دافع گرسنگی است و آب دافع تشنگی است این
علم او را هیچ کار نیاید بمجرد علم گرسنگی و تشنگی نرود
ما دام که آنجا نرود

بیت

هر چند با رصافی ازل انکری ... هو دست نکی ای خی بر ازل ازی بخوری
و اگر جام مرد ریم لکین است و میداند که صابون و آب زایل کننده است

ازین
دیم است. بمجرد علم هرگز جاهل سعید نشود واگر کسی را
جنب است یا محدث است ودر احکام غسل است
که بمجرد علم جنابت وحدث از خود زایل نتواند
کرد وپاکی نمی شود تا مادام کو آنجا نرسد بیت

چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید
گرفته چینیان احرام ومکی خفته در بطحا

واگر کسی مریض است وعلاج آن مرض میداند نه خورد بخورد
دارو وپرهیز نیکو نشود مادام بیت

وضو بی دست پا بنماید ؛ نیست نه شرب پای زیبایی

قال الله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل
عملا صالحا واگر کسی حیاکت وخیاطت میداند
تا علم بعمل معروف نمی کند هرگز مزد نیابد بیت

جان
تا برده رنج گنج میسر نمی شود ؛ مزد او گرفت جان برادر که کار کند

قال علیه السلام الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت
والاحمق من اتبع الهوی وتمنی علی الله وقال طلب
الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب بیت

نه عملی خطی هر انجز انداهخال ؛ از کجا خویش بجست از کار او بخشی مکان
نعوذ بالله من علم بلا عمل ومن عمل بلا علم

بیت

بیت

اگر فقیه است لیک شور انگیز ⁘ دیو خیزد . روز رستاخیز
ور بوده زهد ور و لیکن خر ⁘ هیزم دوزخست . ولیکن تر

علم بی عمل بیگانگی است ⁘ و عمل بی علم دیوانگی است
که هر دو احتیاج است که علم و عمل جنس سوزن و رشته است

بیت

سوزن و رشته ازیکی بیونل ⁘ لیک بالکز و کز بدیک آحاجتمند
زهد نی علم تخم در شوره ست ⁘ علم نی زهد مرده زیر گورست

لکن مجرد علم بسند بولدی حضرت رسالت علیه السلام
درباب ابن عمر رضی الله عنه که علما صحابه بوده ایف

بیت

بئس مولی که نعم الرجل لو کان یصلی باللیل

کار کن کار بگذر از گفتار ⁘ کاندرین راه کار دارد کار

و بدانکه طاعت اطاعت شریعت است چه در اوامر و چه
در نواهی و معصیت مخالفت شریعت است مثل ا
صوم عید و ایام تشریق اگرچه در صورت طاعت است
جز مخالفت شریعت است معصیت است و مزاح و
طیبت با منکوحه و مملوکه خود اگرچه بازی است چون
موافق شرع است طاعت است پس ثابت شد که طاعت

اطاعت شریعت است بر نماز و روزه و معصیت
مخالفت شریعت است نه لهو و لغو بیت

شارع شرع گیر و دامن پیر ملک تا ابد دامن قناعت گیر
و بندگی سه چیز است اول نگاه داشتن فرمان شرع دوم اختیار کردن
و بخواست خدای تعالی خشنود بودن سیوم رضا بقضا و قدر
و قسمت خدای تعالی راضی بودن بیت

رضا بحکم قضا اختیار کن سعدی
تا هرکه فرمان حق نشد از دست

و تصوف دو چیز است راستی با خدای و نیکوئی با خلق هر که با
خدای راست و راستکاریست و نیکو خوئی و بردباریست
و صوفیست و راستی با خدای آنست تا حظ خود را فدا
امر حق کنی و نیکو خوئی با خلق آنست تا کسی را بمراد خود
ندارد بلکه خود را بمراد خلق دارد مادامکه مراد ایشان
موافق شرع بود و درویشی آنست اگر بد رسد ایثار کند و اگر نبود

صبر کند و از کسی نخواهد و قیل تفرقة الموجود و ترک
طلب المفقود آنچه دارد تفرقه کند و آنچه ندارد
نطلبد و گفته اند درویشی سه چیزست اول ترک
سؤال دوم ترک رد سوم ترک جمع بیت
فقر دانی چیست ترک خواست و ترک رد و جمع
بر چه میخواهی چه میخواهی چه درویشی است این
خواهی که از سر کلاه دور کنی یا حاقیه
سر کله دلق و چارق چه درویشی است این
و گفته اند اول فقر فناست و آن عبارت از فناست
و الفناء الغفلة عن غیر الله فان قربت از رحمت
و رأفت از رحمت ربوبیت فصل در بیان اخلاص
بدانکه علم و عملی بی اخلاص هیچ مفید نیست که حق تعالی
میفرماید در قصه عزازیل که او گفت فبعزتک لاغوینهم
اجمعین الا عبادک منهم المخلصین در این حکم
کسی داخل گشت از علما و حکما و زهاد و غیره که مر مخلصین
نبود کل اغوا او بواسطه محبت دنیا است و مخلص
کسی است که اخلاص را برای خدای عبادت کند ضرورت
مخلص را از ریا نتواند بود که الاخلاص خلوص النیة

عن اغراض الدنیا وعلم وعمل جز از این قندیله بود روغن
وفتیله است نه شعاع آتش هیچ روشنائی نکند

بیت

علم وعمل الذین قندیله بود :: لیکن جز دو روغن وفتیله بود
ودر گلستان بیان شده مقطعیست لکن بر پای نمازیکن لاله در بر
نه اجر باشد نه وزر بر قول بعضی علما کافر شود وبر
قول بعضی بنه مشکل اما در صوم ریا را مدخل نیست
که الصوم لی

بیت

لوکس کذب شغله برای ریو :: تا چو نظام بجز لغی رسد
وگفته اند علم وعمل جز مس وکیمیاست واخلاص
جز دارو کیمیا

بیت

یکی در کیمیا اخلاص :: که مس را جز نیست نشه خاص
واخلاص متقیان خالص کردن نیت است از اغراض
دنیاوی ومحل اخلاص دلست ودل نظرگاه حق تعالی
است ومحل عمل جوارح پس در اخلاص بیشتر میباید کوشید
وهذا مثال قوم بعمل دلاله جز اخلاص نکرده مومن نیست
ومرای را بدان ماند که مفلسی در بازار رود وکیسه
خود را پر از ریزه یا سیم قلب پر کرده باشد هر کسی را
بنماید مردمان دانند که در کیسه این سیم بد است معلوم است

بدین نمودار اورا منفعتی نباشد بسوی دین و سوی دنیا
نشود پس برای حصول مقصود هر سه شرطست علم
و عمل و اخلاص اصل اخلاص است و دلیل قال و قیل
و اخلاص عبارت از آنست که جمیع افعال و اقوال
برای خدای بود هیچ چیز جز حرکات و سکنات
مقتضی هوا و عادت نبود از خوردن و خفتن
و گفتن و مخالفت کردن و دیدن و شنیدن و در هیچ کار
در میل بخلق نبود و اینجا اخلاص کردن نیت است
از اعراض کونین و اخلاص آنست که از مدح فربه
نگردد و از ملامت ... مرده نشود

بیت

طعنه دشمن و تحسین رفیقان شنوم ... متاعی سیم و خوش خوشی در کلیم

و ریا از تعظیم خلق متولد میشود علاج ریا آنست که خلق را
مسخر قدرت خدای تعالی داند و ایشانرا هم نیست جز جمادات انگارد
چنانکه جمادات را قدرتی و ارادتی نیست ایشانرا هم نیست
و رنجی و راحتی بتو نتوانند رسانید و فضیل گفته است
ترک عمل بسبب مردمان ریاست و عبادت کردن برای نمودار
مردمان شرکست

بیت

کلید در دوزخ است آن نماز ... که در روی خلق گزاری دراز

وهرکه از عمل خویش نیندیشد و از نیت بد مرده بمقام اخلاص نرسید

در آخر نفس سخن امام غزالی قدس الله روحه

بیت

از دوستان بحسین و از دشمنان طمع :: مخلص کسی که هر دو بنزدش برابرست

در آخر نفس سخن امام غزالی قدس سره این بود الاخلاص ثم الاخلاص المخلص

بیت

براه راست توانی رسید بمقصود :: تو راست باش که هر آن نعمتی که هست تراست

تو چوب راست ز آتش دریغ میدارند :: چسان بر نار در آتش شوی با نا راست

فصل

[illegible] علم

وعمل واخلاص بیر نافع نیست که رسول علیه السلام فرموده است

الناس کلهم موتی الا العالمون والعالمون کلهم هلکی الا العاملون کلهم غرقی الا المخلصون

والمخلصون علی خطر عظیم یعنی مردمان همه مرده اند مگر عالمان

وعالمان همه هلاک شده اند مگر عاملان وعاملان کلهم غرقی مگر

مخلصان ومخلصان هم در خطر بزرگ اند یعنی تا گاه در خود

نظر کنند یا از عجب پیش آید

بیت

والعاملون هم

6

چون بهم نگاه دوستان را ؛ ار چه خطرست مخلصان را

واین خطر عجیب است که هیچ حجاب ولیکن حجاب

نیست نظر پیر همه حجابها را بشکند و بمقام ولایت رساند

قال الله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم

ولا هم یحزنون و هر که چون علم بیاموزد او را شرف

حاصل شود و چون طاعت کند با اخلاص کند یعنی که لابد

درین محل پیر بباید تا آن همه حجابها را بشکند و مرید

زیان زده نگردد

بیت

راه رو آنکه کامل پیر نبیند ؛ در ره کشف از کشف کم بیند

و علم و عمل و اخلاص خود از پیر حاصل شود زیرا که در آستان

پیر است هر نعمتی تا خواهی دین و دنیا پدید است آستان خالق وارونه

از همه اصم است که من لیس له شیخ فشیخه ابلیس

بیت

مردی پیر نسیم قلبی را ؛ سکه قلب نقل مردان نیست

استاند اندرین بازار ؛ هر چه زآنکه هم سلطان نیست

مر آنکه که را این کیمیا که یک چگونه شناسند پیر آنکه نظر الهی

بدین جمله است که طالب صادق هر که بمدعی کذاب گرفتار
نگردد

بیت

آنجا که نشان ضرب عشق است ∴ در حیرت او چو نور پیداست

دیگر در اصل فطرت نوری از انوار شیخ بارواح
صمیم که گردند بمجرد ملاقات کمال ولایت دریابد
ودیگر از عالم بوده که هیچ جاهلی بخدا نرسد نه مجرد
علم بل آنکه علم با عمل و اخلاص دوم آنکه از حب
جاه اعراض کرده باشد و دل میل بحق کرده

بیت

زهد در خلق معتدلانه رواست ∴ که نه راه خدای راه هواست
بیهوا او دوا و تو او درد است ∴ بت پرست نه بت پرست اوست

سیوم آنکه متابعت مسلسل باشد مصطفی علیه السلام

بیت

سلسله زلف یار حلقه دام بلاست ∴ هر که در بند حلقه نیست غافل از این ماجراست

چهارم آنکه بغرامات پیر هر نوع ریاضت کشیده باشد از کم
خوردن و کم گفتن و کم خفتن و اتفاق کردن پنجم آنکه مکارم
اخلاق سیرت او شده باشد چون صبر و شکر و توکل و یقین و
سخاوت و قناعت و امانت و حلم و تواضع و دانایی و
صدق و حیا و وقار و تانیه و نوری از انوار پیغامبر علیه السلام

اقتباس

اقتباس کرده باشد که اخلاق ذمیمه ناچیز گشته باشد
از کبر و بخل و حقد و حسد و امل دراز و بیکاری و سرکشی و
اینچنین بی‌نظیر توکل نیافت و چون دریافت و پیر
او را قبول کرده

بیت

هر چه بخانه است بباید فروخت ∴ پیر چنین ماه بباید خرید

باید پیر را محترم دارد هم بظاهر و هم بباطن احترام
ظاهر آنکه با او مجادله نکند و حجت نگوید در هیچ مسئله گرچه
داند که پیر را خطا افتاده است

بیت

در هر سخن بحث کردن رواست ∴ خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

و پیش پیر سجاده نیفگند و بحضور پیر نوافل بسیار نگزارد و
هر چه پیر حکم کند بقدر مقدور اطاعت نماید و احترام باطن
آنکه هر چه در ظاهر گوید در باطن منکر آن نباشد هم بلغت و هم
بکردار والا منافق بود نعوذ بالله منها و اگر نتواند ترک
صحبت کند تا آنگاه که از اندرون موافق پیر درست گردد

بیت

راه ادب آنست که مهدی بتو آموخت ∴ گر گوش بدار کی بدانی تو نه

و مثل پیر چون باغبانیست که نهالها را تربیت کند اول زمین
را صاف و سنگ و کلوخ دور کند و بعد نهال گردن هر گیاهی که

یا بخفای بولید بکند دبیرین انداره ولکن اگر حاجت یانده لکن اهل
ذکره نهایا خاره بسق لکد
بیت
هر کرا پیری نباشد پیر او شیطان بود ∴ خواه کلنی بیر بودن کار باد کر بود
لکر مردم عمر بچه دراز روزه دارد یا تمام شب قیام کند چون اورا
پیری نباشد هیچ غرض حاصل نشود بلکه بسیار بچه طاعت با نواع
وخدا بینچ دریاند اما با پیر سعادت نظر پیر بمقصد رسد لکر
ثابت باشد در ارادت نباره وتبدیل نبوده
بیت
مرید اول زپیرست این نصیحت ∴ که داند ز کناه آزاد کردن
اگرچه پیر مجرم را شفیع است ∴ ولیکن هم نباید جرم کردن
کرفتم شد ترا تریاک حاصل ∴ نمی شاید بعمدا زهر خوردن
لکن یا دل سلوک راه خدای باقبال واعراض بود اقبال
روی کردن بخدای واعراض روی کردانیدن از غیر او و
ترجمه کلمه لا اله الا الله همین است
بیت
علم با جمله زیر این کلمه است ∴ صورت طویلی ولیکن هم اینست
اقبال الا الله بدوام ذکر واعراض از غیر او بنجا کوت
صلو ونای کردن دل از محبت غیر او پس عمده کار دو چیز شد
دوام ذکر حق تعالی وترک هر چیز که شاغل است وذکر مقصود
استغراق است در ذکر حق
بیت

جنان

جنان بودیتوق استغنیه ام بیوبیوحسنه ؛ ایمیتم خبر ازعزکه دردیده علم هیئت
وسلوک لین طریق نه بحرکت طالبدت سوی مطلوبه بحرکت
مطلوب سوی طالب مثال طالب مثال صورتیه ظاهرست
با آینه جمالک قال الله تعالی وهو اقرب الیه من حبل
الورید اثار نکه در آینه باشد تجلی است بیت
بعدک جمال غیب تو آینه صاف دار ؛ زنگار رخ دیده نمی بنماید جمال دوست
هرکناه که آینه مصقول کردد نعمت تجلی میسر شود ان شاء الله تعالی

بیت

ساکیا ارزی مقصود بجان کردیدیم ؛ دوست در خانه و ما کرد جهان کردیدیم
والحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله وحبیبه محمد واله
اجمعین

بیت

براه راست توانه رسید بمقصود — تو راست باش هر آن نعمتی که هست تراست
بتر چو به راست زانکه رنجیم [illegible] — چه مانند زانکه دراخ برند هر [illegible] راست

~~تمت هذه الرسالة بوقت [illegible] یوم الثلثاء [illegible]~~

هر که این رساله را بخواند کاتب را بدعا یاد [illegible] ولی نعمتی
[illegible] باید [illegible] رب العالمین بخط عبد الضعیف
[illegible] عبد الحمید [illegible]

المعاشر [illegible]

حرز ابودجانه انصاری رضی الله عنه

روایت کرده اند از عبدالله بن عمر رضی الله عنه که او گفت
روزی در خدمت مهتر عالم علیه السلام نشسته بودم ابودجانه
انصاری نزدیک پیغامبر علیه السلام درآمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم در وی
نگریست و گفت چه بوده یا ابودجانه انصاری که تو اینک دل
می بینم گفت یا رسول الله چند روزست که در خانه خود
چیزها می بینم که هرگز ندیده بودم از دیوان و پریان که اینک در کنج
در خانه من می آیند و زود چنانک می خسپم و چیزی در بالای من می خزند
پیغامبر علیه السلام گفت که خواهی تو را چیزی دهم که از چنین دیو و پری
ایشان ایمن باشی و ترا هیچ رنج نرسانند گفت خواهم یا
رسول الله پیغامبر یا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله
عنه که حرز ابودجانه انصاری را بنویس بفرمود امیر المؤمنین علی
بنوشت ابودجانه انصاری را داد و فرمود که این حرز هر یک آن سرای
خانه زیر زمین فرو برد پس ابودجانه انصاری همچنان
کرد چون نماز شام شد خروش و فریاد از خانه بر خاست گفتند
یا ابودجانه الامان الامان زینهار هزار زینهار این نبشته را
از خانه بردار ما ازین خانه بیرون شویم و دیگر هیچ زمان نیاییم
ابودجانه انصاری همچنان خاموش بود هیچ آواز نداد دیگر

روز

روز نزدیک پیغامبر علیه السلام بیامد و آنچ دیده بود باز گفت
پیغامبر علیه السلام گفت که کاغذ بنبشت که عهدنامه منست
بو علی گرفت بیم بودی که ترا هلاک می کردند پس پیغامبر فرمود
علیه السلام هر که نگاه داشت خواهد از خدای عز و جل
تا هیچ پری و جادو و دیو و پری و دیو گزند نکنند و در
چشم خلق عزیز بکند و از شر جادوان و از جور ظالمان
و بدخواهان و از حسد حاسدان و از همه آفتها ایمن باشد
خاصه از جمیع زخم و گزند پریان و تب لرز و صرع را که
عهدنامه بنویسد و با خود نگاه دارد و هر که یاد تواند داشت
نیز از وی بیم وسواس ایمن باشد و هر که آسیب زده باشد
با یک بدو کی خواند از فضل خدای تعالی نیکو شود و بیمه رحمت
تمت حرز ابو دجانه انصاری است

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله
ومن الله والی الله ولا غالب الا الله
عزمت علیکم یا معشر الجن والانس والوحشیات
بعزة الله وبعزة سلیمان بن داود علیه السلام
الذی سخر له فی الکفس والشیاطین والطیور

والمعاشر…

الامر

بسم الله التامات الكلمات كلها من شر كل
خلق و ذرا و برا و اعيذها و ولد
مونث بانه اعيذها تويد بما اعاذ به كل ملك مقرب
وولي من الاولياء عزمت عليكم بالتوراة
وبكل آية في التوراة وبكل اسم في التوراة وبكل
حرف في التوراة وبكل امر ونهي في التوراة اخرج
باذن الله الذي لا اله الا هو عليه توكلت وهو
رب العرش العظيم عزمت عليكم بالانجيل وبكل آية
امر ونهي في الانجيل وبكل اسم في الانجيل وبكل
حرف في الانجيل وبكل امر ونهي في الانجيل وبكل
عهد وميثاق في الانجيل اخرج باذن الله الذي
لا اله الا هو لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
وهو اللطيف الخبير عزمت عليكم بالزبور وبكل
آية في الزبور وبكل اسم في الزبور وبكل حرف
في الزبور وبكل امر ونهي في الزبور وبكل عهد وميثاق
في الزبور اخرج باذن الله الذي لا اله الا هو
عزمت عليكم بالفرقان وبكل آية في الفرقان وبكل
وبكل اسم في الفرقان وبكل حرف في الفرقان وبكل

امر ونهي

امر وتحي في الفرجات وبحق محمد وميثاق في العرفات
اخرج باذن الله الذي لا اله الا هو عليه توكلت
وهو رب العرش العظيم فان كنتم يهودا بحق موسى كليم الله بحق
دينه واله واتباعه وان كنتم نصرانيا
بحق عيسى بن مريم
صلوات الله عليهم اجمعين

روایت میکند عبد الرحمن بن عبد السلام بن عمر که
رحمة الله علیه روزی امیر المومنین علی رضی الله
عنه نشسته بود در کنج خانه خود این نامها سه صد و سیزده
پیغامبران مرسل علیهم السلام میخواند و من برفتم و بجلوی
او نشستم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه
این نامها تمام بخواند من برخاستم و سلام کردم علیک
برمن داد برخاست و مرا کناره گرفت و بنشاند بنشستم
که یا امیر المومنین کدام دعا بود که شما خواندید امیر المومنین
علی رضی الله عنه گفت نیکو پرسیدی ای عبد الرحمن
سه صد و سیزده پیغامبران مرسلند علیهم السلام و نیز مرا گفت
هر حاجتی که دشوار ترا باید و یا کسی در بند بلا باشد
باید این نامها بخواند حق تعالی بزودی میسر و آسان گرداند
و کار دعای او تمامی بر آورده شود یا عبد الرحمن هر که

علیکم یا اسم الذی لا اله الا هو
وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا

لین ناجهار سیصد و سیزده پیغامبران مرسل علیهم السلام با
اعتقادی پاک بخوانند جمله کارها دشوار وی آسان شود
بعنایت خدای عز وجل و هر وقتی که امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه در حرب شدی لین ناجهار بخواندی انگاه سلاح
در تن پوشیدی و در جنگ پیوستی و لین ناجهار را از فرق
سر تا سینه فرود آوردی ببرکت لین ناجهار اورا ظفر
و نصرت پیدا شدی و هر کسی که لین ناجهار بخواند خدای
عز وجل اورا بزودی خلاص دهد بعزت و برکت لین ناجها
پیغامبران مرسل علیهم السلام و هر که بخواند زانرا او بر خود
دارد و از فرق سر تا سینه خود فرود آرد غرض او بتر
حاصل گردد بزودی و خوشی پس چون امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه فرمان یافت این لسا محمد بن داود زنجا هلاثم
تا روز که زلیخا از شهر مصر برسانت بر من آمد تا رو لین
ناجهار سیصد و سیزده پیغامبران مرسل علیهم السلام مرا گفت
لین خواجه امام مسلمانان پسر دارم بجولان حدث بگاه که
که او بر دختر شاه پری عاشق گشته است و رفته است مرا باید
چیزی بنویسی بلطف تا مر بسیم باز آید عبد الرحمن گفت
لین گذار باید خیر چه باید نبشت زلیخا گفت ناجهار سیصد و سیزده

پیغامبران

پیغامبران مرسل بنویسی مرا بده تا دگر بسر برم بازآید عبدالرحمن
بنشست و ناماها سیصد و سیزده پیغامبران مرسل علیهم السلام
بنوشت زال را داد گفت هر روز این اسامی پیغامبر
بخوان تا حق سبحانه وتعالی بسرت باز آرد بزودی زال
دست در جیب کرد و دویست دینار زر سرخ پیش
عبدالرحمن بنهاد و عذر خواست عبدالرحمن گفت ای
مرا این سیم نشاید خلق خواهد گفت که عبدالرحمن مزد
کتابت بستد لکن آگاه زال در پای عبدالرحمن در افتاد
سوگند یاد کرد که من مزد کتابت نمی‌دهم از آن خود هدیه
می‌دهم پس بستد و زال برخاست و بر وطن خانه خود جای پاکیزه
بساخت جهت خواندن بنشست نیت کرد بار خدایا
در هشت ماه پسر مرا باز رسانی تا بدیدار او شاد باشم
بگفت و هر روز میخواند تا یک چله خبر سلامتی او رسید
پس نیکوتر خواندن گرفت در حالت جهل روز دیگر بمادر رسید
برکت این ناماها پیغامبران مرسل علیهم السلام و هر درویشی
که این ناماها بخواند توانگر گردد و هر امیری که بخواند یاری خدا
دارد ظفر و نصرت یابد و هر مسجونی که بخواند خلاص یابد
و هر اینجا که در دل مومن باشد برآورده گرداند برکت این ناماها

سیصد و سیزده پیغامبر مرسل علیهم السلام و هر چیز که کاری
باشد باید که این نامها را بپیوسته بخوانند منفعت جمله کارها
یا بر پشت یا بسته از حرف هجی هر که بنویسد با بیمار را
هوش نگرد و در خبر دیگر آورده اند که روایت انس مالک
رضی الله عنه از پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت که
انس خبر کنم از نامها سیصد و سیزده پیغامبران مرسل
صلوات الله علیهم اجمعین مرا جبریل علیه السلام گفت
یا محمد اگر این نامها را بیدولتی بخواند هر دو جهانی ادرارا
مسلم گردد و اگر صاحب دولت خواند تبارک و تعالی جمله حاجتها
او روا گرداند و خوانند و دارنده این نامها از جمله بلاها
ایمن شود و در نظر جملگی خلایق عزیز و محبوب گردد و جمله
جهان مسخر او شود و جمله حاسدان بروی بسته گردد و در
سر تعاست [illegible] بند باشد و حاجت دینی و دنیاوی
تمامه گردد برکت این نامها و فضل این نامها چندان است
که در ضمیم نیاید اما مختصر کرده شد تا خوانند را و نویسند را
[illegible] فضل پیغامبران مرسل صلوات الله علیهم اجمعین
[illegible] بیش [illegible] و تفصیل

بسم الله الرحمن الرحیم

باب الالف

آدَمُ إِدْرِيسُ اَخْنُوخُ إِبْرَاهِيمُ
إِسْمٰعِيلُ إِسْحَاقَ أَسْرَائِيلُ إِلْيَاسُ
أَشْمُوئِيلُ أَيُّوبُ أَرْمِيَاءُ أَوْرِيَاءُ
إِقْلِيُو أَرْشُ آنُوشُ آصَفُ
أَصْيَالُ أَمَيْلُ أَثَيْمُ آزَرُ
أَدْلُومُ أَشْتُومُ أَلْخُومُ إِبْنُ يَامِينُ
إِقْلِيسُ أَلُوفُ آمُوفُ أَسْتَارُ
أَثَاثُ عليهم السلام

باب الباء

بَرُوخُ بَارِخُ بَاعُورُ بَالِيقُ
بَاشَمُ بَايِمُ بَرْحَامُ عليهم السلام

باب التاء

تَارُوخُ تَارِخُ تَحَاضِيمُ تَادَهْ
تَارِكُ عليهم السلام

باب الثاء

ثَابِتُ ثَالُوثُ ثِنَاثُ عليهم السلام

باب الجيم

جَرِيخُ جَادِحُ جَرَالُخُ جِرْجِيسُ
جَاخِذُ جَاخِضُ جَحْطَفُ جَحْلَايمُ
جُنَانُ جَدْوَلُ جَوْصَانُ جِرْقِيلُ
جَعْدَوِيُّ عليهم السلام

باب الحاء

حَنَانَا حَاجِبُ حَايِظُ حَمِيلُ
صَيْنُوقُ حُجَّانُ حَابُوكُ حَايِلُ

13

حِزْقِيلُ يَافِيمُ حَامِيْ جِزْرَانُ

حُمْيَانُ حَانِيَهْ حَنْظَلَهْ عليهم السلام

باب الخاء

خُوَيْلَدُ خَضِرْ خُوَاجِرْ عليهم السلام

باب الدال

دَانِيَالُ دُمَيْلُ دَعَامُ دِعَامُ

دَيَانُ دَكِيرُ دَاوُدُ عليهم السلام

باب الذال

ذَعْنَ ذَكْوَانُ ذُوالنُّونِ

ذُوالْكِفْلِ

ذُوالْقَرْنَيْنِ عليهم السلام

باب الراء

رَبَاحُ رَشَادُ رُوشُوعُ رَاحِيلُ

رامیل رحیل رعیل روبیل
راسم راحوم رحیشم روحام
روحوم راحان رانود راوین
رحات رشعیر روبان ریحان

باب الزا علیهم السلام

زکریا زهیر زفلان زحلان

باب السین علیهم السلام

ساح سباح سلیح سمیح
سباط سابع سهیح سمیسح
سجیف سانول سربیل سالوم
سام سابان سعدون سلیمان

باب الشین علیهم السلام

شریب شعیب شیث شماد

شَاوِسْ شَخْصْ شَمْطْ شَارِعْ
شَرْحِيلْ شَرُوحِيلْ شَمَايِلْ شَاصِمْ
شَجِيمْ شَادَانْ شَمْعُونْ عليهم السّلام

بَابُ الصَّادِ

صَبَاحْ صَاحِبْ صَالِحْ صَنَيلْ صَعْصَعْ
صَاغُومَةْ صَبِيمْ صَدَامْ صِمِيمْ صَدَقَةْ
صَيَاحْ صُمَيْمْ صَنْوَانْ عليهم السّلام

بَابُ الضَّادِ

ضَانِيَةْ عليه السّلام

بَابُ الطَّاءِ

طَايِرْ طَاوِيَةْ عليهما السّلام

بَابُ الظَّاءِ

ظُبَيحْ ظَهَيلْ عليهما السّلام

باب العين

عدصا عالوج عوفج عباد
عرفود عوابعل عابل عابول
عابر عزير عيزار عباس
عنبتى عيشى عواض عصمان
عيور عاديل عياض عطاف
عبد الذراب عايك عاصم عارم
عبهود عزفون عرضون عرمين
عفان عمران عدصان عصمون
عبد الله عمروبن علام عيسى
عزاس عليهم السلام

باب الغين

غالب غاضات غياث غافر
غدوان عليهم السلام

باب الفاء

فَضَار فَيَاض فَابِل فَقتِيل 15

فَرقَان عليهم السلام

باب القاف

قَرِيب قُطَيع قَبِيل قَاسِم

قُرَبان قُطِين قَبِيتَان عليهم السلام

باب الكاف

كَعَب كَاسِح كَدُول كَدُوبَل

كَبِيل كَلِيم كَزَاب كُلَيمَه

عليهم السلام

باب اللام

لَوحَا لَفت لوط لَبِيع

لَسُوح لَطِيم لُقَيم عليهم السلام

باب الميم

مُجيب مُحرِج مَشرُوح مَرِح
مُتَوَشِّل ماجِد مِجرار مُحَمَّد
مِبرار مِحرار مُضَر مِرداس
مِدراس مِصراع مُطيع مِيراث
مُطيع مُهَلهِل مَرحُوم مِردام
مَنيع مُهاشِم مُقحِم مُعتَصِم
مَرجان مَعَد مُعِز مُعتَب
مِضيان مُدرِكة مِردَبة مُعتَدِل
مُوسى عليهم السلام

باب النون

نُوح نَصر ناصِف نُوف
نَسيم نادُون نُعمان ناجي
عليهم السلام

باب الواو

وَهبان وَهرُون عليهما السلام

باب الهاء

هَرِيب هَرِيب هِجَاج هُود

هَرمهُود هَنيلر هَمينسح هَبيل

هَابِيك هُريم هِشَانم هَارون

هَرات هَيرُون هِجَات هيجات

هَميل عليهم السلام

باب اللام والالف

لَاجو لَاح لَاطِف لَاقِبه

لَازِي لَامِي لَاوِك عليهم السلام

باب الياء

يُوفَنا يَحمُودَا يَعقُوب يَشتَاخِر

يَسِير يَاسِين يَسح يُونس

يُوشَع يَايِع يُوسُف يَابِيك

يَاوِلة يُوذُول يَرشُول يَاسَاف

يطرحون يوغان بحق يطفون

صلوات الله عليهم اجمعين وسلم تسليما كثيرا كثيرا

برحمتك يا ارحم الراحمين

از عافيت از بيماري

هركه را بيماري سخت شود ويا بيماري باشد كه دارو بناند بدو نبود اگر تواند چهار ركعت نماز گزارد واگر نتواند كسي را بفرمايد تا براي او بطوع ورغبت بگزارد بخواند

در ركعت اول بعد از فاتحه قل هو الله احد بيست وپنج بار

در ركعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله احد پنجاه بار

در ركعت سيوم بعد از فاتحه قل هو الله احد هفتاد وپنج بار

در ركعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد صد بار چون از نماز فارغ شود صد بار بگويد لا اله الا الله محمد رسول الله وصد بار صلوات گويد وصد بار لا حول ولا قوة الا بالله وصد بار استغفار گويد وبعد از اين تمام هر چه از ان بزرگ ميسر شود صدقه بعد از آن مرضي باشد خداي عز وجل

لکن بدانکه

قطعه

چون خلق جمله عمر نالند ٭ کر بیابند و از نیابند هیچ نیز
جز ترا جز دوست تو لن ندانند ٭ دوستی دیگران بر هیچ نیست

نظر مجنون بر جز لیلی و جمالی است که جز آن جمال همه تسبیح
اگرچه مجنون نداند ان الله جمیل یحب الجمال غیر او را
نشاید جمال یابد جز غیر او را در حقیقت ظهور نیست
جمال بجلوه نتواند بود

رباعی

یارب دل من چشم و جان صورت اوست ٭ چه چشم و جان جمله جهان صورت اوست
معنی خوب صورت پاکیزه ٭ کان نظر تو آید آن صورت اوست

مریدی پیش خواجه شقیق بلخی آمد و گفت یا شیخ بیان توحید
بکن خواجه مبلغی را شکر آرانید و بجهال ان مرد را بر پرسید این
چیست آن مرد گفت که شکر است پس گفت از این شکر اسب
و شتر و آدمی جدا از مره صورتها مخلوق ساخت
خواجه بگیر بر پرسید این چیست و این چیست مره گفت
که این اسب است و این شتر است و این آدمی است خواجه فرموده
همه بشکن و یکی کن مرد آن بشکست و یکی کرد پس شیخ بر پرسید
که اکنون چیست مره گفت که شکر است خواجه گفت برو بیان
توحید تمام کردم

قطعه

ز غیر متفق جز که مرشد نبود ٭ جز که ظاهر لیکن همه اغیار آمده
لیکن ظاهر تو عاشق و معشوق یا لزلت ٭ مطلوب را که دید طالب کار آمد
و حلمان بعضی که زبان موسی از وی گفت خطاب لن ترانی همه

زر بود زمان معنی که بزبان رخت انه انا الله بگوش
موسی از او می شنید

بیت

جمله جائی صد هزاران رو داشت ٭ بود در هر ذره دیدار دیگر
تجلیات او را نهایت نیست هر عاشقی از او نشانه دیگر دهد
هر محققی از او اشارهٔ دیگر فرماید اما بدین سر عزیز کر او
به حق رسید او را که بدل رسیده باشد تقاضا دارد داش دائم
بر مسند یا نه بزرگی گفته است که محبت و معرفت لازم باشد
همچو هر عارف را عیشی و غزل کرده و خورش هی با جامکی بود
و گفته میو با جامکی بود و بود هی با جامکی بود جمله حرکات
و سکنات نیز او نگذارند آنکس اهل دل باشد اما دیگری راه زمانه
دل بحضرت محبوب آورده و ترجمانه دیگر دلش بگرید جز آنچه
و حق گرفته بخانه آرند صمیمی که رهوانند رفت چنین کس را اهل
دل نخوانند اهل نفس و سالک خوانند صوفیه نگویند متصوف گویند
یعنی روند راه صوفیان خوانند صوفیه گفتن نتوان که
صوفیه در نمکزار حقیقت بافتاده تمل اند عوام کار خرند و علما
یا خبرند و متصوفان راه رونده و موتنان رسیدگان حق اند

مثنوی

تا کی ای عطار زین حرف مجاز ٭ بو سر اسرار توحید آی باز
ما را جز قلم در صحرای وحدت روانست آینها گفته شد باید جز
یک نور دست محیط است بهمه صورتها بسی که را نور مطلق گویند و نور
مطلق آنست که جزئی از جزئی و واحد از واحد و کامل از کامل
و صحیح را صحیح جدا نکند و نسبت بجزئی نکند و آنچه جزئی

18

را سلامت کرداند گفت صدق گفتم آن چه چیزست
که ذکر او در زبان بسیار کرداند گفت مثل حب
شیء اکثر ذکره یعنی هرکه دوست دارد چیزی را
بسیار ذکر کند او را

فضایل ماه رمضان بسیارست جهت اختصار نوشته شد اما آنچه [illegible]
روزه بدارد پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه دریابد ماه رمضان را
مرا او را بهشت هفت دوزخ حلال و هشت بهشت حرام و فضایل او
بسیارست و در فضایل پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه هر روز در ماه رمضان
سوره فتح بخواند حق تعالی او را از آتش دوزخ ایمن دارد اگرچه گناهان
او بیشتر از فرعون هزار بار باشد و بنویسانند او را ثواب عبادت هشتاد ساله و در
املح مذکورست پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه اول شب جمعه و اول روز جمعه رمضان
دویست و پنجاه بار اخلاص بخواند و در جمعه دوم شب و روز دو چند جمعه اول و در جمعه سیوم
دو چند جمعه دوم و در جمعه چهارم شب و روز دو چند جمعه سیوم اگر فرشتگان هفت آسمان
و خازنان نیران و آدمیان و پریان و حاملان عرش و وحوش و طیور کاتب شوند
و دریاها روی زمین سیاهی شود و هفتصد هزار سال بنویسند همچنین تا هفتصد هزار بار
هنوز ثواب این نوشتن نتوانند و فضل این ندانند و شمار ثواب این ندانند
مگر خدای تعالی و در خبرست هرکه اول شب ماه رمضان ده بار اخلاص بخواند و اول روز بیست
بار و در شب دوم سی بار و در شب سیوم چهل بار همچنین هر روز و هر شب ده بار زیاده کند تا آخر
رمضان بخواند ضامن او به بهشت منم و شفاعت [illegible] هزار تن را

در شب بیست سیوم ماه رمضان سوره عنکبوت و روم بخواند ثواب او جز بهشت نبود

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز اسمار راوی بکرماجیت ضابط بتنه جنین
آورده اند که راجی بوده بکرماجیت نام تمام عالم
در ضبط او بوده است و هم راجایان جهان منقاد
و مطیع او بوده اند دستگاهی داشت که قارون از
خزانهای او سزد و دستگاه هش عزیمه از غبار درگاه
او مرکوب باشد و مناقب او در بسیط زمین بر زبان
شریف و وضیع جاری و ذکر محامد او در اکناف و اطراف
عالم ساری در شجاعت و در سخاوت از رستم و حاتم
سر کله و در عقل و کفایت و دها و کیاست از جالینوس
و بطلیموس فاضل تر آمد صاحب تاج و بجاه و حشم و مکار
فراست از همه چیز آگاه حشم و خدم از عدد و رمل و حصی افزون
و خدم او از حد حصر و احصا بیرون عمر در عیش و راحت
و روزگار به بهجت و فرحت بسر می برد وقتی صبحگاه
از خواب خوش برخاست بوده تا گاه جوگی بر جناب او
اسم کهپانیت سلام رسید و چنانکه رسم جوگیان
است مراوره و دعا کرد شرابلار [illegible] در خاطر
می آمد نظر و له جوگی افتاد شرابلار جوگی را بپرسید
از کجا می آیی و به چه مصلحت اینجا رسیدی جوگی لغت

من فقیرم مرا باکسی چه غرض جز آنکه دعا کنم و صدقه
بستانم و راه خود گیرم اما با تو غرض دارم اگر قبول
کنی و بعز اجابت مقرون گردانی . بر تو عرض کنم شیرباد
راجه گفت مطلوب تو چیست بگو . جوگی دست
درون جوخا انداخت و یک میوه از آنجا بیرون آورد
کشید و بر دست شیرباد راجه داد و گفت چندی چنانکه
راجه روی بشوید و از تو روی حال طلبد تو بعد از وی
حال دهی چند راجه . بروی فرود آرد این میوه . بر دست
راجه بده شیرباد . بر وفق مراد جوگی کار جوگی
فرمود بجا آورد و بر دست داد راجه چون میوه را دید بغایت
خوش شد و آنرا بامداد اجابت میوه بغایت میمون
و مبارک گشت و جوگی چنانکه در رخت آن میوه بجهت
بچه نوعی شب چراغ انداخت هیچ کس بران مطلع
نشود و راجه چون آن روز بعیش و بهجت گذرانید
و شب متعلقان رفت بخلوت مشغول شد و متعلقان
وقت دراز استراحت غنود چون بامداد شد راجه
از خواب راحت برخاست و راجه شتوت روی
کب طلبید شیرباد چندانکه دارا از بیرون آمد دید یاز
جماعت جوگی و در آستانه است شیرباد برسید که ای

جوکی بازیچه کار ایشان جوکی مذکور بانصاف میوه
برنج گوهر بجز الغ حملو کشید و بر دست شیرابدال مذکور داد و گفت
که این هم بدان طریق که دیگر روز بر دست راجه داد که
امروز نیز بدهی شیرابدال مذکور باز از دست جوکی میوه مذکور
بستد او در خانه رفت و بعد دیگر شکست میوه برداشت
راجه داد و راجه بستد و باز در شرابخانه فرستاد همچنین
تا مدتی هر روز جوکی بدر آمدی و آن میوه بر دست شیرابدال
راجه دادی شیرابدال بر راجه رسانیدی راجه بستدی
و باز در شرابخانه فرستادی بدین منوال بجز مدة شش ماه
بر آمد جوکی اندیشید که لیکن مرا لاشم از حاجت خواب بر راجه
طریق ابلاغ غرض بر راجه چندگاه می جست
ترتیب نیکی دید که این حکایت در گوش راجه جلوه
رسد باز هم بطور صاحب خود اندیشید و بر شیرابدال گفت که
امروز مدة شش ماه باشد که من با تو در ساخته و بر من
اطفیار میکنی و مرا با تو انسی شده است لیکن ترا یک کار
باید کرد شیرابدال گفت بر و دیده حاضر ترا بجا آرم و سر موی
از اطاعت آن کلام فرود نگذارم بگو که آن چیست جوکی
گفت امروز تو عملی باید کرد که حصول غرض من شود
و هم دولت ما خواهد نباشد شیرابدال گفت آن چیست جوکی
گفت امروز این میوه بطریقی بر دست راجه باید داد که از دست

بسم الله الرحمن الرحیم ٩٥

لب لعلت ز خنده حلق بیا ننه ما ‖ دم نخست چنین شد به تیر حواله ما

بر آستان تو شبها اگر کند مردم دلها ‖ بدیدهٔ چو لب نیاید ز راه و ناله ما

ز قد و روی تو ترسند باغبان خلقت ‖ که آب و رنگ ندارند سرو و لاله ما

بروز وصلت نه بیم هجر می لرزم ‖ که زهر می دهد ایام در نواله ما

چو گل بوصف رخت جامه چاک کند ‖ هلالی بهر کجا و دیه زفت از رساله ما

وله

چو روز از ازل بخت برگشته ما ‖ و بی حرف شد سرنوشته ما

ای نقش بسته نام خطت بار برشته ما ‖ نزند از کار دولت ما

کاوم بسینه تخم وفا تو گشتی است ‖ خود عقل خنده می زند

ای شیخ شهر سنگ بحرابات تلاد ‖ رشک آیدت ز کلبهٔ همچون بهشت

لطف تو خود نمی کند خوب و زشت ‖ با ما شمار ماند ز تقصیرهای خویش

بوی وفا ز طینت عنبر سرشت ‖ تا هی که نبوی بخرام سوی تربت

وله

تا که زجان کند از دل ‖ چند بدل فرو خورم

آتش چو برده می درد حلق شمار از برا ‖ هر دم ز آب دیده بر آه تو

هر فته بدامن چشم مسجد کعبه نیاز هر ا ‖ هر سحر از خون دل

یا دلت با سیاهان ما و حال شب دراز دل

دیده شب خفته در صف دو زلف او کمل ،، تهمت عقل جفر نهم این دل عشق باز دل

می طلبید ... صحبت عاقبت و ... ،، رخصت گفته و گو مده طبع سخن طراز دل

شاهی از بن سر و دغم طرز حنجر گرفته دل

دگر

ساقیا آب خضر نشان بیا که برا ،، کز دل بدر کنیم غم دیر ساله را

بلبل ز روی گل همه حرف جفا شنید ،، اه گل ورق بیاض ... این رساله را

... ،، از بهر گلزار بار چه غم شمع و کلاله را

هر دم شکفته تر شود دل ز آه صبح ،، کآلوده کرده اند بنفشه این نواله را

بر خوان وصال دست ارادت مکن دراز ،،

بخت ستوده را مسر خولبت بهنجان ،، شاهی چه بزم می کنی ایقال و ناکه را

دگر

تلخ است صبر تو دل غم فرسوده را ،، نتوان جشید دارویی نا آزموده را

ای ناله همدمی کن و از آب چشم خیز ،، بیدار ساز دیده به بخت غنوده را

دل شاد بود بی زلف تو و در کمند ،، نتوان بگوی عقل آنید این ربوده را

با باغبان بگو که دل غنچه خون چراست ،، خوانون نتوانی ورق ناگشوده را

شاط زلف باز با آنکه نمی کند ،، زانرو که نیستی تعلیم هست دوده را

ناگفته از دهان تو رمزی عزا گلی ،، نتوان قصاص کرده گناه نبوده را

شاهی خیال خاص ... دهان یار ،، جز نیست ... سخنان نشنوده را

دگر

بسوخت آتش عشقت ... مرا ،، بدوخت ناوک ... بیلناه مرا

ستاره ... هر سر براه تو ... عالم ،، که به عشق جنبی کرده رو براه مرا

21

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین آورده اند بعد نقل بی بی خدیجه رضی الله عنها بی بی فاطمه را
دو سال گذشته بود بی بی فاطمه رضی الله عنها هفت
ساله بود جز فاطمه بزرگ شد مصطفی را از برای تشویش شد که فاطمه
که فاطمه بزرگ شد که کار خیر می باید کرد و گفته اند دختر نازاده به و اگر زاده
مرده به دفن البنات من المکرمات یعنی مردن دختران کرامت
بزرگ است در خبر است که پیغامبر علیه السلام در مدینه میان
انصاران و مهاجران مصاحبت خواستگاری با یاران محبت
بیفزاید رسول علیه السلام گفتی دیدی و میفرمود که دختر فلان
پسر فلان [illegible] و تعیین میکرد و مهر معین میفرمود تا جمله را
نصیب شد از برای امیر المؤمنین علی رضی الله عنه هیچ دختری
تعیین نشد علی بغایت شکسته دل شد و گفت که پیش از آن
مرا هیچ کس دختر نداده که مفلس است نشانم نکرد و آن
از کثرت سخاوت علی بود که سخاوت علی بسیار جا در کتب
یاد کرده شده است حاصل جز مصطفی علیه السلام برای هیچ
دختر تعیین نکرد بس مر علی رضی الله نگریست که رسول علیه الصلاة والسلام
برای من دختر تعیین نکرد بس من از آن دلتنگ [illegible] فی مجلس [illegible] جبرئیل
صلوات الله علیه السلام بیامد گفت یا محمد حق تعالی سلام میرساند
و درود میفرستد که فاطمه را با علی تزویج دادیم رسول رضی علی

میفرم

کرده که علی بشارت مر ترا که خدای تعالی فاطمه را بتو داد بدان شکر که بتو لطف کرد جمیع امیر المومنین علی رضی الله عنه بشارت یافت باندام
نمی گنجید و بغایت فرحت در دل خود شاکر گشت در این روز که کار خیر
علی شد جامه رضا دیل فرشته و جمله صحابه علی را گرامی داشتند
و جمع بجمع اطلاق خود درمی و دینار کی بر سر علی نثار میکردند و
امیر المومنین علی رضی الله عنه خطبه نکاه بجوه خواند بفرمان
حضرت رسالت در کار خیر رسم است که دختران را چند روز از
نظر خاص و عام گوشه می دارند و هر روز انواع می شویانند و طعام گونا
گون میخورانند تا بر بالب گیرند و بدانند که شیخی است رسول علیه السلام
فاطمه را بیش خود طلبید تا حال فاطمه را نظر کنند فاطمه بر رسول است
رسول علیه السلام فاطمه را بغایت لاغر و زرد زار بوده بدید رسول
در گریه شد و گفت ای ام سلمه ای جه غم خوارانی است که تو بجا آورده
گفت یا رسول الله شب و روز در گریه میباشد و مار خوار را یاد می آرد
بسبب مادر که فراموش نمی آید گناه من نیست رسول علیه السلام زار زار
بگریست و سر فاطمه را در کنار گرفت و سر و پیشانی و چشم او میبوسید
و دل دار میداد و میفرمود ای دختر صبر کن که بسیار دختران
امت مرتبه مادری خواهند کشید بعد از ان بهوی ام سلمه گفت برای
فاطمه چه باید کرد یا رسول الله زیبایی عروسان در آرایش موی است
فاطمه را موی خورد است رسول الله فرمود موی دست مالی بلند پرورش
نیاید و نه بالا بلند و کوتاه ماند رسول علیه السلام موی مبارک فاطمه را بدست
گرفت

از دست فرو آمده تا کمر رسید بود گفت صحیح حق الهی
باید یا امیر از لشکر بلوچی فاطمه را ایشان کیسه و موکیسه او را با بزمینی
رسانم اخیرم گفت یا رسول الله صحیح حق الله پس ایشان باید که
زیبایی موی تا کمر رسید رسول باز فرمود ای امام دیگر
چه باید گفت یا رسول الله رنگ سیاه گوشواره می باید یکتا را از حکیم
سیاه خود کشید گفت بجای گوشواره صحیح ایشان را گوشها
پیش انداز که دختر در بهشت است که هر که در و پیشانی صحیح باشد باز
بعد از آن گفت دیگر چه ، ابر گفت گلوبند و دستوانه می باید یکتا را دیگر
از حکیم خواهد بود و گفت گلوبند و دستوانه ایشان را در گردن فاطمه
مزور و زرد دوست یا امیر از چه فاطمه لب سخن بستند در گریه شد
رسول فرمود ای دختر گریه مکن که دختران امت بیشتر فقیر باشد
ایشان از گلوبند و دستوانه نباشد و بعوض آن در طاعت شوند
ای دختر مرا با امت موافقت می باید دیگر چه باید گفت یا رسول الله
چیز می باید و وارد دختران است رسول علیه السلام شش چیز جای
یک جای یا چهار بپوشد که از ادب بیبی خدیجه مانده بود فرمود
میراث مادر ملک بدختران اول تست دوم پیراهن یا مقنع بپوشد
آن بنت الله بیبی خدیجه بود دیگر پیراهن بپوشد اول
پیراهن جلوه دهند که عروسان را لیکن نتواند بوشانید محروم
لحاف لذایه و چادر ... است بربر کرد و بیچ امیانی
للالی بیبی خدیجه بود است ... ماه ششم منقره بل ...دار

اگر وضو کردی لزینب را داد و گفت ای دختر خود اسیار ایدرت
بلیه درزید این دنیا بر دلی کلدر اشته است و فقر و فاقه اختیار کرده است
و در ابو خارجه اسیار کشیده است دختران بدین امت را بعث بزان
اختیار کنند لیکن دختر آخر شنید که حضرت جبرئیل مر ایا کرده
بود و سینه مرا شکافت لیکن و جعل و کینه و غیره لزین جمله بلکشید
و بنود معرفت و قوت و حلم و علم و صبر بل و محبت و تواضع
و شکستگی لزین بدر آیا صنعت ثابت شد التنک نبی ای و من فاطمه
شفاعت دختران امت تو باشد جمله عورات امت ترا بفاطمه
بخشیدم و فاطمه را بوصم عورتان بر کشیدم حضرت عقد منعقد شد بعضی
روایت بدین طریق آمده است که جهیز فاطمه قیمت چه بوده یک جامه
آجلق در لز خوابگاه ایشان باشد و دو گرمیانه که در لز آسی ملند
و سیوم چادری بوده است که در لز چادر دوازده پیوند کلیمه زده
بود و بند و چهارم کاسه چوبین بوده که در لز طعام بخوردندی فرمان
آمد بگویی محمد را خدا برابر یعنی ابوبکر و عمر و عثمان تا جهیز فاطمه
تا بدرد امیر المومنین علی برساند و بعضی میگویند که فرمان آمد لکی
جبرئیل و میکائیل و لکی اسرافیل و عزرائیل سبیل بو ویل جهیز
فاطمه بر کشید در خانه علی بر آیند حاصل امیر المومنین
علی رضی الله عنه حضرت فاطمه را در خانه برد از خانه بعد از آن تا در امیر المومنین
علی رضی الله عنه در جایگاه بنشست آنگه حضرت در خانه بیامد امیر المومنین
علی بن ابی طالب رضی الله عنه میگریست فاطمه گفت یا امیر المومنین علی گریه
تو از بهر چیست امیر المومنین علی گفت از جهت شرمندگیا گریه میکنم

ازان

ازانکه آخر قیامت را در خانه آوردم و جه دوله موجود نبود
که استدعا کنم بیاورم بعده امیر المومنین علی مرتضی گریه شما از
بهر چیست گفت لبیک امیر المومنین علی کار خیر من بعد از اسم
فاقد کرده اند آنگاه سر جای جاه بنشستم بعضی گفتند چون عقد
منعقد شد فاطمه را بخانه امیر المومنین علی روان کردند
دوله بیاوردند تا سوار شود فاطمه سر در قدم رسول نهاد و زار زار
بگریست رسول فرمود چرا میگریی که از پدر جدا می شوی ای دختر
ترحم در مدینه و عزم در طیبه چرا گریه و زاری میکنی و پدر تو هم
در مدینه است و جای تو نزدیک و هر بار مرا میخواهی دید چرا میگریی
اما جستو بیچاره کنیز دختران که از پدران بهزار فرسنگ دور افتند
بیچارگان غریب مانند آرزو برند که باشد که روزی روی بابا
خواب بینند از فاطمه زار گریه شد و گفت دانم که از آن میگریی مادر
حیات نیست والامر بدین حال تسلیم نکردی فاطمه چون مادر نبیند
نعره بزد در زمین افتاد رسول فرمود ای دختر اگر مادر تو
حیات بودی همین بلا دیدی که من دیده ام که او دختر بنعمت اختیار
کرده بود و الاخرا بها برخاست و جمله مالها بداد و بیتاق بیا
جز فاطمه در گرد نشست [illegible] صحیفه دوله
بر گرفتند [illegible] آمد و گفت [illegible] محمد چند هزار صحابه [illegible]
بر [illegible] دوله روده و عمر با چند هزار صحابه [illegible] دوله روده [illegible]
با چند هزار صحابه جبرئیل [illegible] روده و علی بگوتا [illegible] فاطمه
کرد [illegible] بفرمان [illegible] با هفتاد هزار فرشته

در ابتدا، دوله فاطمه شوره دمکا بیت با هفتاد هزار فریشته در حیا
دولت فاطمه شد. و دولت اسرافیل پس پشت دوله فاطمه شد. و دولت
و صد هزار فریشتگان با جمله صحابه ذکر گویان فاطمه را برسانند حجره فاطمه را
در خانه علی رسانیدند و بازگشتند وقت صبح بود درویشی بر
در بیامد و گفت لبیک خاتون جنت زن لباس درویش پیراهن خانه ندارد
و در نماز زعفرانی حلال می افتد از جهت خدا پیراهن در راه خدا داد فاطمه
رضی الله عنها پیراهن نو بدان درویش داد و پیراهن با هفت پیوند
خود بپوشید بامداد رسول علیه السلام به نزد فاطمه آمد فاطمه را پیراهن
کهنه پوشیده دید گفت ای دختر عزیز من پیراهن بدیل تو خواهند آمد
دوم پیراهن بپوش فاطمه گفت ای بابا، جز پیراهن نو بدرویش دادم
رسول گفت کهنه چرا ندادی گفت ای بابا، [illegible] جاذر تو [illegible]
دیگر بترسیدم نباید فردا قیامت [illegible] شوره آ دختر تو بود خود
جامه نو کهنه را در راه من به درویش داد رسول فرموده ای دختر
[illegible] کهنه در راه خدای میدادی من شرمنده می شدم و از تو بیزار
می گشتم حاصل [illegible] زنان کافران جمع شدند که فاطمه صفت
[illegible] پوشیده نشسته است [illegible] وقت خجل گردیم [illegible]
[illegible] بیچاره [illegible] و عورت کافران هر همه جمع شدند هر یکی
[illegible] ابریشمی قیمتی پوشیده بزر و جواهر خود را آراستند و هر یکی
بندگان و کنیزکان را جامه ابریشم پوشانیدند و بخدمت خود
مشغول کردند کس بر امیر المومنین فرستادند که فاطمه

در میان

درمیان ایشان بنوشتند امیرالمومنین علی گفت فاطمه برو گفت من چگونه بروم
در خانه دشمنان امیرالمومنین علی تنگ آمد بخدمت رسول علیه السلام
درآمد و گفت یا رسول الله فاطمه گفت من نمی شود رسول علیه السلام
و فاطمه آمد و گفت ای فاطمه تو گفته امیرالمومنین علی نمی کنی میخواهی
هم بدین من در دوزخ روی گفت ای بابا من جامها نیکو ندارم
و ایشان لباسها نیکو پوشیده اند مرا نیست سخن می طلبند و
ایشان [illegible] چگونه دل تنگ نشود رسول فرمود اگر شوهر [illegible]
می دارد چه [illegible] فاطمه گفت ای بابا من میروم پس فاطمه در
حجره درآمد و سر بسجده نهاد و گفت خداوندا [illegible] مرا بتو [illegible]
بود و من [illegible] ندارم [illegible] سخن گوید الیک [illegible] جبرئیل فرود
آمد در خانه [illegible] در حال جبرئیل بیامد و گفت یا محمد
و فاطمه [illegible] اورا هیچ عورات دیگر [illegible] محمد
و علی و فاطمه [illegible] فاطمه را [illegible] علی [illegible]
هر جا که خواهد برود و آنجا که [illegible] فاطمه [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] سبز [illegible] سبز [illegible]
[illegible] جبرئیل بیاورد محمد بداد که فاطمه [illegible] و میان دشمنان
[illegible] ایشان [illegible] و لباس [illegible] و فاطمه [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] بهشت [illegible] فاطمه را [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] که [illegible]
[illegible] امیر علیه السلام [illegible] فاطمه بیامد

و در وقت حجره فاطمه بلند در مسجد افتاده بود میگریست رسول گفت ای
فاطمه سر از سجده بردار تا من ترا بشارت دهم فاطمه برخاست دریای
باز افتاد رسول گفت ای دختر فرمان خدا نیست ما بر تو حاکم نداریم
تو بر ما حاکم داری فاطمه سر مبارک بنهاد بعد از آن رسول حلیا بهشت
کشید ببوسید و [illegible] نعلین دریای بازار در مهمانی کافران برو
بعد از آن برو حلیم تا نیست لیکن تو دانی لکن برود و الکرنوی فاطمه
گفت بابا من تو فرموده که برود امیرالمومنین علی نیز گفت که
برود و بر سر لن جل جلاله فرشتگان آسمان می آیند دست بر راه
پوشیده و داشتی بر سر آرد ولی در در [illegible] که آبوه در گوش
انداخت و نعلین دریای کرد در دوله [illegible]
دوله بو گرفتند و گلیم سیاه بر [illegible] باز در دوله انداخته
نور جامه بیرون گفتند که این معجزه پیغامبر خداست و ... نور حله را
همه بجای [illegible] در دهلیز کافران اصل عورات کافران
بیرون آمدند نیست سخن جز فاطمه رضی الله عنها از دوله
بیرون آمد جمله عورات کافران از دیدن آن حله بر روی افتادند
[illegible] و در [illegible] خاک و [illegible] لباس و زینت
[illegible] فاطمه لباس هیچ عورتی
[illegible] گرفته [illegible] گفتند
ای فاطمه ترا [illegible] لباس [illegible] گفت [illegible] بهشت [illegible]
جامه است گفت تمامی [illegible] گفت [illegible] لیکن [illegible] خواهران
[illegible] گفتند خواهران [illegible] گفت [illegible]

لا اله الا الله محمد رسول الله در بهشت روند و هر روز هفتاد
هزار بار لباس خواهند گردانید بهشتی جامها خواهند پوشید
جمله عورتان کلمه بگفتند و مسلمان شدند و ایمان آوردند و
منوچهرات ایشان نیز مسلمان شدند مخدرات فاطمه با اعزاز
و اکرام بدولت باز گشت و حلوا فرود آورد و بر مصطفی
فرستاد تا بخورد باز در بهشت فرستاد جبرئیل آمد و گفت ای محمد
فاطمه را سلام خدای برسان و بگو این حلوا را در دنیا برگرد
هر کجا که جایی میهمانی شود بپوشد و ببرد فاطمه گفت ای پدر
از جمله سبب مصطفی بپوشیده بودم که کافران بزدم از جهنم بیزار
شدند و اکرام مرا زمین در نوبتی دختر ای امت بزد نبوشید محمد رب
العزة تا جمله زنان امت را بیامرزید تبسم
از هر زن جاه نسیم کرامت بیبی فاطمه زهرا رضی الله
عنها زوجه کار خیر مصطفی صلی الله علیه وسلم

در بیان بیبی فاطمه رضی الله عنها

در بهشت فردا قیامت امنا و بی ایمنا فاطمه زهرا رضی الله عنها
احیای نماند تا جمله خلایق بر خیز آیند بفرمان خدای عزوجل ملک را
بر جهت بیا طرح جبرئیل علیه السلام آید بگوید خدای فرمود جمله عالم بیرون آمدن
فاطمه بیرون بیاید است فرمان الهی تعالی آید ای جبرئیل بر فاطمه

سلام من برسان و یکی جز این بر وی نمی آید بنور عرصات تو چه بلا
تو در طلب تو حیران مانده است جز تو در شفاعت امت یاری
ده نکرد فاطمه گوید یا اخی جبرئیل قد شامت جز بلال من در تو هر
اصحابه و دیگری ندیده است و امروز هر دو جهان را عالم بیار اند
تا چگونه بیرون آیم شاید نظر نامحرمان افتد. برجامه من افتد فرمان
خدای تعالی در رسید مر اهل عرصات را غضوا اعینکم یعنی
چشمها ببندید و نابینا گردند تا فاطمه بیرون آید هر که چشم
بگشاید دیده در دوزخ اندازم لنگاه همه خلایق عرصات
چشم ببندند و نابینا شوند بعد فاطمه رضی الله عنها بیرون آید گوید
حسن کجاست و این قرة عین لی جبرئیل فرزند جگر گوشه من حسین
شهید دشت کربلا کجاست جبرئیل علیه السلام هر دو را پیش
فاطمه آرد حسن پیش من آرد زهر آلوده و حسین پیش من آرد گردن بریده
و چشم اندام بخون آلوده بیچه فاطمه پیراهن حسن زرد از آن دست
و پیراهن حسین شهید دشت کربلا در حلق جیب اندازد و دو
حسین بریده سخن آید گوید انا مقتول انا شهید و انا جوعان
و انا عطشان من پیش تو پیش ام لیکی مادر و گرسنه ام
و من شهید دشت کربلا ام اهل عرصات گوید آ. فاطمه
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بدعوی خون پسران میرود
فاطمه جز عرش گیرد و گوید الهی فرزندان من بکشت و لگر
آه زنم تا آتش در بلده شنیده شنیده فاطمه عرش در لرزه آید محشر

در چرمی

در جوشش افتد و دوزخ در فریاد آید آن روز قیامت پنجاه هزار
سال روز شود لذلک رسول صلی الله علیه وسلم سر بسجده نهد
گوید خداوندا امت مرا بمن ده کز دوزخ ها ایشان بگشای
و ایشان را بمن بخشی فرمان خدای در رسد امتان خود را
حاضر گردان باز رسول علیه السلام در سجده افتد و گوید الهی
امتان مرا بمن ده کز دوزخ ها ایشان بگشای و ایشان را
بمن بخشی باز فرمان در رسد امتان خود را حاضر گردان باز
رسول صلی الله علیه وسلم در سجده رود و گوید الهی امتان
مرا بمن ده فرمان آمد بتعجیل می آوری یا نه صم را در دوزخ
انداختم رسول علیه السلام حیران بماند هر دو دست بر کمر نهد
و شود زار زار بگرید گوید صم را حاضر کنم فرمان آید علما و
مشایخ ایشان دوست هستند ایشان را بیاور رسول
باز گوید خداوندا ابدال و اوتاد و مردان غیب را حاضر کنم
فرمان آید نه ای محمد نه نماز ایشان و نه لبیک خواندن ایشان و یلخ خوان ایشان
و زکات ایشان و طاعات ایشان و حج ایشان و بذل از ارکان ایشان و نزد و ستم
یاران ایشان و … ایشان و همسایه از ایشان گله و ظالم آمد
ستم که از ایشان بر سر امت بیایند کار ایشان و بخشایش تحفه کار ایشان است …
حاضر گردان ای محمد علما و مشایخ و ابدال و اوتاد و
عوام و مردان غیب و اهل عبادت و حافظان و قرآن خوانان را

وملازمات و مکراوت و شهیدان و زرویاب و فرمان بودرالن
مازرکان و بزرگان و نماز گزاران کنندگان و ذکوات دهندگان را و غازیانرا
وحاجیان را و درود دردرا را برود کماکی مرنجان که هر یکی از
ایشان را شفاعت خواهیم با هر یکی را سزا یا محمد آمرزت
ایشان حاجت نیست اما طایفه گناهکاران را و بدکرداران را
را حاضر کن. رسول علیه السلام گوید خداوندا فرمان باشد
بنزد ایشان. ادم علیه السلام بروم اخر فرزندانرا گویند و اصناف
مفضل تا هر دو بر سر ایشان دامنان ابیش ارم فرمان آید
لکر آدم علیه السلام آید اورا نیز بیار رسول علیه السلام بر آدم
برود و بگوید لکی بزرگ گناهکاران فریاد رس آخر
فرزندان تو آید بی قضا کردی طلب می شود بیا تا بر سر ایشان
وبی قضا کردی بروم ادم علیه السلام گفت که من قضا
چونه توانم رفت ای الله که گندم خورده بودم سیصد سال گریستم
لکن شرمنده ام هنوز نرفته است دلیکن بر
نوح بیغامبر علیه السلام رسول علیه السلام
برو که او پانصد سال جفا دیده است
بر نوح بیغامبر برود گوید لکی برادر یا بیچاره‌ایش قضا
کردی طلب می‌شود. برویم و شفاعت کنیم او گوید لکی برادر
مرا نیز دعای نجات من از برای قوم خود را طوفان خواست
بودم از مشرق تا مغرب همه غرق شدند شرمنده ام

محمد نامع

نمی دانم آورد و لیکن عیسی پیغامبر بود که او مستجاب الدعوات است
و مرده بدعای وی زنده شدی باز رسول علیه السلام بر عیسی
بروند او گوید لیکن زار زار آن روی کجاست که این قضا آری
نتوانم رفت مرا که فرزند خدا خوانده اند بس منکر آن روی
نمی توانم آورد نزد پروردگار آید لیکن محمد شنیدم سرور خوانده
ام که درین کار جز تو دیگری کسی یاور است لیکن نباشد
جز پیغامبر علیه السلام از ایشان نومید شوند دامن پیراهن
بر دندان گیرد و زار زار بگرید و گوید خداوندا پروردگارا اشفعنا تو
بهتر میدانی درین کار مرا کسی یاری نمی دهد و نمی دانم که
فاطمه کجاست فرمان آید لیکن محمد نمی دانی که فاطمه دعوی خون
پسران میرود و دامن عرش گرفته است انصاف از من میخواهد
یا محمد فاطمه را بگو جز او در شفاعت یاری ده ترا کسی
نخواهد بود پس رسول صلی الله علیه وسلم بر فاطمه جنت رود و
در آفتاب سوزان یابد پیغامبر علیه السلام بر فاطمه رود و بگوید
یا فاطمه بابای تو در طلب تو حیران مانده است که جز تو در شفاعت
یاری ده ندارد جز فاطمه ایم بدر بشنود درد پسران فراموش
کند رسول علیه السلام را به بیند در آفتاب سوزان ایستاده است
فاطمه رضی الله عنها در پای پدر افتد و گوید که ای پدر

بنظام ملا در تختها خود نشسته اند و تخت تو خطابا و تو
در آفتاب سوزان مانده رسول علیه السلام گوید که کرامت من در
آفتاب سوزان من سخت تر در آفتاب سوزان که کرامت من در گور
من نیز در گور و که کرامت من در لحد من نیز در لحد و که کرامت من
در دو راه من نیز در دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر
و که کرامت من در دوزخ من نیز در دوزخ و که کرامت من در بهشت
من نیز در بهشت تا آن یک تن از امت من در آفتاب ماند من
هرگز بسایه نرفته ام و رسول علیه السلام گوید یا فاطمه من
نمی دانستم که دعوی خوف برای خود خواهی کرد من آن بود
که تو خوار و فرزندان خوار فردا امت من خواهی کرد فاطمه گوید
که بدار رضای تو چیست و رضای من آنست که از دعوی خوف
که برای [illegible] و بلای بها خوف ایشان امتان من که
بسر بخواهد فاطمه گوید که بدار فرزندان من چه گناه کرده بودند
که از او زار بکشند من نیز گناه ایشان اثبات کنم رسول
علیه السلام گوید یا فاطمه احتیاط من نیز و شفاعت که گوید کرامت
بخواهی کنیم و به دعوی بایستیم و جد عجی شویم خالص لینکی
گناه هفتاد لکر جلوه شود فاطمه گوید که بدار رضای تو چیست
پس فرمان خدای تعالی در رسد اگر فاطمه خشنود شود من هم
خشنود

خشنوده شدینه ام از بهای خاطر فاطمه دیم احتاف تو از
دوزخ اندازم پس فاطمه رضی الله عنها کوید لکی بدرام از
خوف بسران باز آمدم و از برای کوار خوف ایشان امتان
خود را بخواه رسول صلی الله علیه وسلم فرمان آمد لکی محمد امت
ترا با تو بخشیدم همه را برابر خود در بهیشت ببر دیگر فرمان آید
که زید بد بخت را بیارند و در پیش بیبی فاطمه سیاست کنند
بعده فرمان شود یا فاطمه بخواهر اول و مرد انرا بهیشت
حرام است تا که اول تو در بیا پس فاطمه رضی الله عنها
طابو عرش بایستد و دو چشم جانب عرش کند و زار زار
بگرید فرمان آید لکی فاطمه چه میخواهی فاطمه کوید خداوندا
الهی خواهم که عهد کردی که ایشان در بهیشت نروم فرمان
آید ایشان کیانند فاطمه کوید لکی بار خدایا کسانیکه از برای
فرزندان من در روز عاشورا گریسته اند منت ایشان ...
دیدها ، منت ایشانرا بمن بخشی فرمان آید همه را بتو
بخشیدم و با خود در بهیشت ببر در کتاب ... قوله الکتاب
درخبر است هرکه از عورات تا نیک روزی فاطمه زهرا محروم شود خدا بخشید
بهر درسنی قصری در بهیشت یابد که برابر بیبی فاطمه عبادت کرده
باشد و در بهیشت در روح حق تعالی همه زنان مسلمانان لرزنده اند

عم عم

ولی عوزات ابیدیکرد ... حصول ارتکاب ... زنان ...

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] عمر [illegible] [illegible] اوغلانلر [illegible]

فتحخان محمود خان [illegible] ۲۱

[illegible] ۹۴۳ [illegible]

بیت

زلفش [illegible] معتدامست

تا سبز [illegible] [illegible]

بیت

یارب [illegible] [illegible]